

یک روز که فرانکلین و دوستانش داشتند چرخ دستی شان را رنگ می کردند، آقای موش کور آمد و حسابی از کارشان تعریف کرد.

بعد هم گفت: «چرخ تان فقط یک بوق کم دارد. شاید بتوانم در سفرهایم یک بوق عالی برای تان پیدا کنم.»





فرانکلین پرسید: «می‌روید سفر؟»

آقای موش کور گفت: «فقط برای چهار روز. اما اول باید کسی را پیدا کنم که وقتی نیستم چند تا از کارهای خانه‌ام را انجام بدهد.»

